

بررسی سندی و دلالتی حدیث «شرارکم عزابکم»

جواد نصیری وطن (دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد)

javadnasirivata@gmail.com

سهیلا پیروزفر (دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد)

spirouzfara@um.ac.ir

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۹)

چکیده

یکی از احادیثی که نیاز به بررسی و تأمل دارد، حدیث «شرارکم عزابکم» است. با بررسی‌های انجام شده مشخص شد در منابع اهل سنت به چهار شکل روایت شده و اولین بار در مسند احمد بن حنبل آمده است و در منابع شیعه اولین بار در کتاب المقنعه شیخ مفید و سپس در کتاب روضة الواعظین فتال نیشابوری و «جامع الاخبار» شعیری آمده است. یافته‌های این تحقیق حاکی از آن است که روایت مورد نظر در منابع شیعه و اهل سنت، سند معتبری ندارد و ضعیف به شمار می‌رود؛ ولی متن آن با روایت‌های دیگر که تجرد گرایی را مذمت کرده در یک راستا است و با منطق قرآن که تأکید زیادی بر ازدواج و تشکیل خانواده داشته هماهنگ است، همچنین قیده‌های اضافی از جمله «اخوان الشیاطین و اراذل موتاکم» که به فرد مجرد نسبت داده شده است، مورد تأیید آیات قرآن است.

کلید واژه‌ها: روایت شرارکم عزابکم، مفهوم شر، تجرد گرایی، اراذل موتاکم، اخوان الشیاطین.

مقدمه

دیدگاه اسلام درباره ازدواج و زناشویی برگرفته از قانونی تکوینی و کلی است. در قرآن کریم، به قانون زوجیت به عنوان مسأله‌ای فراگیر در تمام هستی مورد توجه قرار گرفته است. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ «و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم امید که شما عبرت گیرید» (ذاریات / ۴۹).

مسأله زوجیت در جهان هستی دلیل بزرگی بر وجود خالق مقتدر و آفریدگاری حکیم است و خداوند مایه‌های اولیه این حقیقت را به صورت غریزه، دوستی، عشق، و مهربانی در مرد و زن به اراده حکیمانه خود قرار داده و فرموده: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقُرُونَ»؛ «و از نشانه‌های او اینکه از نوع) خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد آری در این (نعمت) برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است» (روم / ۲۱) (انصاریان، ۱۳۸۰: ۳۴). طبق همین قانون نظام آفرینش، خداوند انسان‌ها را به گونه‌ای آفریده است که به صورت فردی و تنهایی نمی‌توانند به زندگی سعادت‌مندان‌ه‌ای دست یابند.

۱. اصل روایت مذمت کننده تجردگرایی

۱-۱. در منابع اهل سنت

در منابع اهل سنت به چهار روش نقل شده است و در بقیه کتاب‌های حدیثی تکرار شده‌اند.

۱ - ۱ - ۱. أخبرنا منصور بن أبي الحسن بن أبي عبد الله الفقيه بإسناده عن أحمد بن علي بن المثنى قال: حدثنا أبو طالب عبد الجبار بن عاصم، حدثنا بقیة بن الولید، عن معاوية بن يحيى، عن سليمان بن موسى، عن مكحول، عن غضيف بن الحارث، عن عطية بن بسر المازنی قال: جاء عكاف بن وداعة الهلالي إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا عكاف، ألك زوجة؟ قال: لا. قال: و لا جارية؟ قال: لا. قال: و أنت صحيح موسر؟ قال: نعم، و الحمد لله. قال: فأنت إذا من إخوان الشياطين، إما أن تكون من رهبان النصارى فأنت منهم، و إما أن تكون منا فاصنع كما نصنع، و إن من سنتنا النكاح، شراركم عزابكم، و أراذل موتاكم عزابكم... (احمد بن محمد حنبل، ۱۴۲۱: ۳۵۰/۳۵).



۱ - ۱ - ۲. حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بْنُ أَحْمَدَ، ثنا رَجَاءُ بْنُ وَهْبَةَ الْخَنَازِئِيُّ الْبَصْرِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الرَّومِيُّ، ثنا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ بُرْدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مَكْحُولٍ، عَنْ عَطِيَّةِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ عَكَافِ بْنِ وَدَاعَةَ الْهَلَالِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا عَكَافُ ابْنَ وَدَاعَةَ أَلَكِ امْرَأَةٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَجَارِيَةٌ، قَالَ: لَا، قَالَ: وَأَنْتَ مُوسِرٌ صَحِيحٌ عَنِّي؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ إِذَنْ مِنْ إِخْوَانِ الشَّيَاطِينِ، وَإِنْ كُنْتَ مِنْ رُهْبَانَ النَّصَارَى فَالْحَقُّ بِهِمْ، وَإِنْ كُنْتَ مِنْ مَنَّا فَمِنْ سُنَّتِنَا النَّكَاحُ، يَا ابْنَ وَدَاعَةَ إِنَّ شِرَارَكُمْ عَزَابُكُمْ، وَإِنْ أَذَلَّ مُؤْتَاكُمْ عَزَابُكُمْ... (طبرانی، ۱۴۰۵، ۲۱۳/۱).

ذهبی (۱۳۸۲) معتقد است محمد بن عمر، لین الحدیث است (۷۹/۳). نظر بقیة رجالیان درباره «عطیة بن بسر» چنین است: عقیلی (۱۴۰۴): تبعیت از آن نمی‌شود، برای این که از بخاری نقل شده که گفت او در حدیث استقامت نداشته است (۳۳۵/۳). ابن حبان (۱۳۹۳): شیخی از اهل شام بوده است، روایتی که در امر تزویج از او آمده اسنادش و متنش مقلوب است (۲۶۱/۵). ابن حجر (۱۴۱۵): همه طرق این حدیث ضعف و اضطراب دارد (۴۴۲/۴). ابن عبدالبر (۱۴۱۲) از قرطبی بیان می‌کند که این حدیث از طریق عکاف بن وداعه شناخته شده و علما درباره آن اختلاف دارند (۱۲۴۴/۳).

۱ - ۱ - ۳. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ السَّمُرِيُّ قَالَ: الْخَسِينُ بْنُ الْحَسَنِ الشَّيْلَمَانِيُّ قَالَ: خَالِدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَخْزُومِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَرَ، عَنْ صَالِحِ مَوْلَى النَّوَّامَةِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: لَوْلَمْ يَنْقُ مِنْ أَجْلِي إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ إِلَّا لَقِيتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ بِرُوحِهِ، لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ» (طبرانی، بی تا: ۳۷۵/۴).

طبرانی در ادامه می‌گوید: این حدیث از عبیدالله بن عمر نقل نشده است (همان). ابن جوزی (۱۳۸۶) نیز بر آن است که این حدیث صحیح نیست و راوی آن صالح است که مجروح است (۲۵۸/۲). ابن حبان (۱۳۹۶) معتقد است اسماعیل بن خالد از عبیدالله بن عمر، عجایب نقل می‌کرده است و استدلال به آن‌ها جایز نیست (۲۸۱/۱). فتنی (۱۳۴۳) نیز گفته سند این روایت ضعیف و حدیث متروک است و هر چیزی که در این باب آمده خالی از ضعف و اضطراب نیست (۱۲۵/۱).

۱ - ۱ - ۴. رَوَى يَوْسُفُ بْنُ السَّفَرِ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ، رَكَعَتَانِ مِنْ مُتَأَهِّلٍ

خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنْ غَيْرِ مُتَأَهِّلٍ. (ابن جوزی، ۱۳۸۶: ۲۵۸/۲)

نسائی (۱۳۹۶) معتقد است: یوسف بن سفر متروک الحدیث است (۱۱۱/۱). خود ابن جوزی (۱۳۸۶) نیز معتقد است اوزاعی روایت‌هایی را نقل می‌کرده است که از او نبودند و شکی در موضوعه بودن آن‌ها نیست (۲۵۸/۲). ابن عدی از بخاری آورده که یوسف بن سفر کذاب بوده است و در مقام جمع‌بندی می‌گوید: این احادیث که او از یحیی از ابی سلمه نقل می‌کند، موضوعه هستند (ابن عدی، ۱۴۱۸: ۴۹۸/۸) فتنی (۱۳۴۳) نیز گفته این حدیث ساختگی است (۱۲۵/۱).

۲-۱. حدیث در منابع شیعه

روایت «شرارکم عزابکم» با این شکل (مخاطب جمع) در منابع چهارگانه شیعه ذکر نشده است. در کتاب شریف کافی به جای «شرارکم» جمله «رُدَّالُ مَوْتَاكُمُ» آمده است:

عنه مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبِ الْأَصَمِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: رُدَّالُ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۲۹/۵).

منابعی که این حدیث را روایت کرده‌اند به ترتیب زیر هستند:

۱-۲-۱. شیخ مفید (۱۴۱۳) در المقنعه

چنین آورده است: و قَالَ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ: شَرَارُ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ (۴۹۷).

۱-۲-۲. فتال نیشابوری (۱۳۷۵)

حدیث را به این شکل آورده: وَ قَالَ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ: شَرَارُ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ (۳۷۴/۲). در کتاب جامع الاخبار شعیری (بی‌تا) چنین آمده: الف - وَ قَالَ عليه السلام: شَرَارُكُمْ عُرَابِكُمْ وَ الْعُرَابُ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ؛ ب - وَ قَالَ عليه السلام: خِيَارُ أُمَّتِي الْمُتَأَهِّلُونَ وَ شَرَارُ أُمَّتِي الْعُرَابُ (۱۰۲).

۱-۲-۳. علامه مجلسی (۱۴۰۳) در کتاب بحار الانوار

عیناً دو حدیث بالا را آورده و سه نوع دیگر نیز به آن افزوده است: ۱ - وَ قَالَ عليه السلام: شَرَارُ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ؛ ۲ - وَ قَالَ عليه السلام: رُدَّالُ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ؛ ۳ - عَنْ كِتَابِ الْإِمَامَةِ وَ التَّبَصُّرَةِ لِعَلِيِّ بْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ هَازُونَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ: عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: شَرَارُ أُمَّتِي عُرَابُهَا (۲۲۰، ۲۲۰/۱۰۰، ۲۲۲)

۱-۲-۴. محدث نوری (۱۴۰۸)

حدیث زیر را آورده است:

السَّيِّخُ أَبُو الْفُتُوحِ الرَّازِي فِي (تَفْسِيرِهِ) عَنْ عَكَافِ بْنِ وَدَاعَةَ الْهَلَالِيِّ قَالَ أَتَيْتُ
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي يَا عَكَافُ أَلَيْكَ زَوْجَةٌ قُلْتُ لَا قَالَ أَلَيْكَ جَارِيَةٌ قُلْتُ
لَا قَالَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ مُوسِرٌ قُلْتُ نَعَمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ إِخْوَانِ
الشَّيَاطِينِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنْ رُهْبَانِ النَّصَارَى وَإِمَّا أَنْ تَصْنَعَ كَمَا يَصْنَعُ الْمُسْلِمُونَ وَ
إِنَّ مِنْ سُنَّتِنَا النَّكَاحَ شِرَارِكُمْ عَزَائِكُمْ وَأَرَادِلُ مَوْتَاكُمْ عَزَائِكُمْ... (۱۵۴/۱۴) -
(۱۵۵)؛

عکاف بن وداعة الهلالي گفت: نزد رسول ﷺ شدم، مرا گفت: عکاف! زن داری؟
گفتم: نه. گفت: کنیز داری؟ گفتم: نه. گفت: تو تندرست و توانگر هستی؟ گفتم: شکر
خدا آری. گفت: قطعاً جز برادران شیطان هستی. یا از راهبان مسیحی باش و یا آن
کاری را کن که مسلمانان می‌کنند که سنت ما نکاح است و بدترین شما مجردان‌اند، و
بدترین مردگانتان آنان‌اند که عزب می‌میرند.

۱-۳-۳. بررسی سندی حدیث

چنان که مشاهده شد حدیث در منابع شیعه تا علامه مجلسی رحمته الله فاقد سند است. علامه مجلسی
این روایت را از کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة ابن بابويه (صدوق اول) نقل کرده است، در
حالی که با تتبعی که در این کتاب صورت گرفت، دانسته شد که این روایت در آن کتاب وجود
ندارد. همچنین محدث نوری روایت را با سند از ابوالفتوح رازی نقل کرده است، در حالی که خود
ابوالفتوح آن را فاقد سند آورده است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۳۰/۱۴).

۳-۱-۱. بررسی سند روایت اول

هَارُونَ بْنُ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ،
عَنِ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَائِهِ (:) عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: شِرَارُ أُمَّتِي عَزَائِبُهَا (مجلسی، ۱۴۰۳:
۲۲۰، ۲۲۲/۱۰۰).

۳-۱-۱-۱. هارون بن موسی تلعبری

کشی (بی‌تا): جلیل القدر و عظیم المنزله و ثقة است و طعنی بر او نیست و در سال ۳۸۵ وفات



کرد (۱۲). نجاشی و شیخ طوسی نیز ایشان را ثقه دانسته اند. و همین مطالب را بیان کرده‌اند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۴۰؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۴۵۰).

۳-۱-۱-۲. محمد بن علی بن معمر

فقط شیخ طوسی درباره او گفته کوفی بوده و تلعبیری در سال ۳۲۹ از او حدیث می‌شنیده و اجازه داشته است (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۴۲).

۳-۱-۱-۳. محمد بن الحسین بن سعید

از اهل کوفه بوده است و جداً ضعیف است. غالی بوده است و در سال ۲۶۹ وفات کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۳۷) کنیه وی اباجعفر بوده و از خواص بوده است. تلعبیری از او روایت کرده است و گفته در سال ۳۳۰ و بعد از آن از وی روایت شنیده‌ام (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۴۳؛ حلی، ۱۳۴۲: ۳۰۵؛ حلی، ۱۴۱۱: ۱۴۹)

۳-۱-۱-۴. علی بن اسباط

فطحی بوده و بر همان شکل از دنیا رفته است (کشی، بی تا: ۸۳۵/۲) نجاشی گفته: کوفی و ثقة و فطحی بوده است. بین او و علی بن مهزیار رساله ای رد و بدل شده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۵۲) شیخ طوسی (۱۳۷۳) در فهرست گفته است: در نزد وی اصل و روایات بوده است (۲۶۸) این سخن دلالت بر توثیق او نمی‌کند. علامه حلی (۱۴۱۱) گفته وی از امام رضا و امام جواد روایت می‌کند و من به روایت‌های او اعتماد دارم. (۹۹)

۳-۱-۱-۵. ابن فضال

با تتبعی که در منابع رجالی انجام شد مشخص شد که علی بن اسباط از حسن بن علی بن فضال که معروف است به ابن فضال روایت کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۷؛ خویی، ۱۴۱۳: ۲۶۳/۱۱) اگر منظور از ابن فضال، علی بن فضال باشد، پس در این صورت علی بن اسباط در منابع حدیثی از وی روایت نکرده است.

نجاشی او را از اصحاب خاصه امام رضا دانسته است (همان: ۳۶) آیت الله خویی گفته وی از امام کاظم و امام رضا روایت کرده است (خویی، ۱۴۱۳: ۵۱/۵). پس با توجه به مطالبی که گفته

شد بین ابن فضال و امام صادق یک یا دو راوی باید افتاده باشد. برای نمونه به این چند حدیث توجه کنید:

۱. جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي بْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ (كلینی، ۱۴۰۷: ۲۳/۱).

در این حدیث مشخص نشده منظور از بعض اصحابنا چه اشخاصی هستند، احتمالاً دو یا سه نفر باشند که از سند افتاده‌اند.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اخْتَفِطُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا (كلینی، ۱۴۰۷، ۵۲/۱).

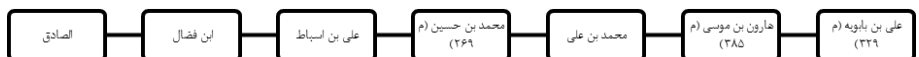
در این حدیث راوی با دو واسطه از امام صادق روایت کرده است. از این قسم در کتاب شریف کافی زیاد وجود دارد (نک. ۱۴۴/۲، ۱۷۵، ۱۹۱، ۲۷۷، ۳۵۹ و ۴۲۲).

۱-۱-۵-۱. نظر رجالیان درباره حسن بن علی بن فضال

کشی (بی‌تا): گفته شده که از فقها است و عابدتر از او دیده نشده است (۸۴). نجاشی (۱۳۶۵): در کوفه می‌زیست. فقیه شیعه محل وثوق و عارف به حدیث بوده است. سخن او در حدیث مورد قبول همگان بوده و هرگز لغزشی در حدیث و چیزی که باعث سرزنش و ایراد او باشد مشاهده نشده است (۳۴).

شیخ طوسی (۱۳۷۳): او نخستین فطحی بود؛ اما در زمان فوتش، به امامت حضرت ابوالحسن موسی عليه السلام رجوع کرد. از حضرت رضا عليه السلام نقل می‌کرده است و از نزدیکان حضرت محسوب می‌شده و مردی جلیل‌القدر، عظیم‌المنزله و در حدیث ثقة بوده است (۱۹). ابن داود حلی (۱۳۴۲): جلیل‌القدر بوده و در سال ۲۲۴ وفات کرده است (۱۱۴).

نتیجه بحث



در این حدیث نام پنج تن از راویان ذکر شده است. هارون بن موسی، طبق قول کشی، نجاشی و شیخ طوسی ثقه و مورد اعتماد است. حسن بن علی بن فضال نیز ثقه است. علی بن اسباط ثقه ولی فطحی است در این بین محمد بن حسین بن سعید ضعیف است و درباره محمد بن علی بن معمر مدح و ذمی نرسیده است. پس با توجه به مطالبی که گفته شد سند روایت به دو دلیل ضعیف است:

۱. ضعف راوی: محمد بن حسین بن سعید راوی ضعیف است.

۲. افتادگی سند: بین حسن بن علی بن فضال تا امام صادق هم احتمالاً یک یا دو راوی افتاده باشد، برای این که ایشان از اصحاب امام رضا است و نمی تواند مستقیماً از امام صادق علیه السلام روایت کرده باشد. همه راویان بجز حسن بن علی بن فضال، می توانند هم طبقه باشند و از هم روایت کرده باشند.

۳-۱-۲. بررسی سندی حدیث دوم در کتاب کافی

در کتاب معتبر الکافی حدیثی در راستای حدیث مورد بحث، به این صورت روایت شده است:

عنه مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْأَصَمِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: رُدُّ أُلُ مَوْتَاكُمْ أَلْعُرَابُ... (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۲۹/۵).

۳-۱-۲-۱. محمد بن علی

سید محمد جواد شبیری (۱۴۲۹) می گوید: منظور از محمد بن علی که در سند ارائه شده، محمد بن علی صیرفی أبو سمینة است.^۱ نجاشی (۱۳۶۵) درباره وی گفته: أبَا سَمِينَةَ ضَعِيفٌ وَ فَاسِدُ الْاِعْتِقَادِ اسْتِ وَ بَهْ اَنْ اِعْتِمَادِ نَمِيْ شُود. مشهور به غلو بوده و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرد (۳۳۲). شیخ طوسی (۱۳۷۳) گفته کتبی داشته که مشتمل بر تخلیط، غلو و تدلیس بوده و جز از طریق او شناخته نشده است (۴۱۲). علامه حلی (۱۴۱۱) نیز ایشان را تضعیف کرده و گفته بر احادیث وی اعتنا نمی شود (۲۵۳).

۳-۱-۲-۲. عبدالرحمن بن خالد

از رجالیان مدح و ذمی درباره وی نرسیده است.

۳-۱-۲-۳. محمد بن یعقوب الأصم

در میان رجالیان شیعه مجهول است. از رجالیان اهل سنت ابن حجر گفته: «لا باس به» و زمان وفاتش را سال ۲۷۰ ذکر می‌کند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۶۲: ۳۹۸/۲۴) ذهبی گفته: محدثی است که زیاد روایت دارد و روایت‌های او قابل پذیرش هستند (مزی، ۱۴۰۰: ۲۵۰/۹).

نتیجه بحث



سید محمد جواد شبیری گفته است: حدیث مورد بحث به دلیل تعلیق ضعیف است و سند صحیح آن چنین است: علی بن محمد بن بendar (تعلیق) عن أحمد بن محمد بن خالد (ضمیر) مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبِ الْأَصَمِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... و گفته است اول سند علی بن محمد بن بendar افتاده است و از آنجایی که ایشان بیشتر روایت‌هایش را با واسطه احمد بن محمد بن خالد از محمد بن علی (ابو سمینه) روایت می‌کند، پس در این سند هم تعلیق و هم ضمیر اتفاق افتاده است.^۱

می‌توان گفت از آنجا که یک شخص ضعیف «محمد بن علی» در بین سند وجود دارد، حدیث ضعیف به شمار می‌رود. از نظر بررسی طبقه نیز، علی بن محمد بن بendar می‌تواند از محمد بن علی روایت کرده باشد، ولی بیشتر روایت‌هایش را با واسطه احمد بن محمد بن خالد روایت می‌کند. در این جا دو مشکل وجود دارد:

۱. شخصیت عبدالرحمن بن خالد بود که با تتبع در منابع رجالی کشف نشد. تا بتوانیم به طبقه

وکی بپریم؛

۲. مشکل دیگر شخصیت محمد بن یعقوب الاصم است. با توجه به سال وفاتش (۲۷۰) باید با واسطه از امام صادق عليه السلام روایت کرده باشد. مگر این که بگوییم ایشان ۱۷۰ سال عمر کرده و در سن جوانی با امام ملاقات داشته است و این هم بعید به نظر می‌رسد.

با توجه به این که حدیث مورد بحث در کتاب الکافی مرحوم کلینی و المقنعه شیخ مفید آمده است و بر فرض این که از معصوم صادر شده است، به بحث دلالتی آن می‌پردازیم. ابتدا باید بدانیم معنای واژه شر چیست؟ و فرد مجرد از چه جهت شر است؟

۴. معنای واژه شر در حدیث «شرارکم عزابکم»

ابن فارس (۱۴۰۴) اصل واژه «شر» را انتشار و پراکنده شدن دانسته است (۱۸۰/۳) پس علت تسمیه بد به شر انتشار آن است.

حسن مصطفوی (۱۳۹۳) گفته شر چیزی است که در آن ضرر، سوء اثر و فساد باشد (۳۵/۶). یکی از لغویان معاصر گفته: شر در معنای فعلی به معنای بد بودن، پست بودن، رذل بودن، پلید بودن و در معنای اسمی که جمع آن شرور است به معنای مصیبت، بدی، بلا، لطمه، صدمه، بدجنسی، فسق، گناه، سانحه، واقعه، زیان، گزند و... و شر در نقش صفت تفضیلی به معنای بدتر، پلیدتر و شرار به فتح شین به معنای شراره و جرقه است (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۳۲۴ - ۳۲۵).

از آنجایی که اصل شر به معنای انتشار است، پس شر بودن مجرد می‌تواند به دلایل زیر باشد: ۱ - یا از جهت پخش گناه مربوط به دوره تجرد باشد؛ ۲ - شاید مجرد بودن باعث انتشار فرهنگ تجردگرایی می‌شود. همان‌گونه که میسحیان به سوی آن رفته‌اند؛ ۳ - یا از آن جهت که ضررش به دیگری می‌رسد شر است؛ مثل «شرار النار» (راغب، ۱۴۱۲: ۴۴۸)؛ ۴ - یا در مقابل خیر بدانیم چون از آثار و منافع تزویج به دور مانده است؛ ۵ - یا از آن جهت که در آن احتمال فساد است، شر نامیده شده است.

با توجه به آیات و احادیث زیادی که در زمینه ازدواج آمده، می‌توان گفت قطعاً کسی که به کلام خداوند و سخن معصومان توجه داشته باشد و به آن‌ها عمل کند از بهترین و برترین انسان‌ها است و بر عکس هر کس به دستورات آن‌ها عمل نکند، از بدترین مخلوقات است. این همان چیزی است که آیه «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ لِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران / ۶۸) به آن اشاره دارد. در این‌جا نزدیک‌ترین فرد به حضرت ابراهیم علیه السلام را پیروان وی معرفی می‌کند، پس نزدیکترین شخص به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز اطاعت‌کنندگان و پیروان او هستند و سرکشان و مخالفان اوامر او شرورترین و بدبخت‌ترین انسان‌ها به شمار می‌آیند.

۵. بحث دلالی «وَالْعَزَابُ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ»

۵-۱. معنای واژه «اخ»

واژه «اخ» در اصل «أخو» بوده است و به کسی که در ولادت از یک پدر و مادر یا یکی از آن دو یا شیر خوردن مشترک باشد گفته می‌شود. به صورت استعاره به هر کسی که با دیگری در قبیله یا

دین یا کار و صنعت یا معامله و دوستی و در مناسبات دیگر مشارکت داشته باشد، برادر گویند مانند آیه ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ﴾ (آل عمران / ۱۵۶) یعنی بخاطر مشارکتشان در کفر إخوان نامیده شده‌اند (راغب، ۱۴۱۲: ۶۸).

۵-۱-۱. سبب نامگذاری واژه

در کلام عرب سبب نامگذاری «اخ» موارد زیر بوده است:

- قبیله: مثل ﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ (اعراف: ۶۵) ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾ (اعراف: ۷۳) ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا﴾ (اعراف: ۸۵). پیدا است هود و صالح و شعیب از قبیله عاد، ثمود و مدین بودند.

- دین و مسلک: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات: ۱۰)

- شرکت در کاری و پیروی از چیزی: ﴿إِنَّ الْمُبَدَّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾ (اسرا: ۲۷)

- مشابهت: همان‌گونه که طریحی برای اثبات مدعا به آیه ﴿وَ مَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا﴾ (زخرف: ۴۸) استدلال کرده است (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۲/۱)؛

- همنشینی و مصاحبت: همان‌گونه که ابن سیده (بی‌تا) گفته است: إخوان العمل و أشباه ذلك؛ إنما یریدون أصحابه و ملازمیه. (۳۱۳/۵)

۵-۲. چرا فرد مجرد برادر شیطان است؟

آیا منطقی است که به دلیل یکی از مستحبات اسلام چنین تسمیه‌ای به وی داده شود؟

۱- برخی از مفسران (ذیل آیه ۶۲ سوره اسرا) - که درباره تشبیه اسراف کنندگان به برادر شیطان است - گفته‌اند: ۱- آنها پیروان شیطان‌ها هستند و راه آنها را می‌پیمایند. به کسی که ملازم سفر است، می‌گویند: «اخو السفر» یعنی: برادر سفر و به کسی که تابع شیطان است، گویند: «اخ الشیطان» ب- آنها در آتش جهنم رفیق و ملازم شیطان هستند (طوسی، بی‌تا: ۴۶۹/۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۶۱/۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۳۴/۶؛ فخر الدین رازی، ۱۴۲۰: ۳۲۹/۲۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۶۲/۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۸۲/۱۳) پس شخص مجرد نیز به دو دلیل ملازم شیطان در جهنم خواهد بود: ۱- با ارتکاب زنا عاقبت بدی در پیش خواهد داشت (اسرا: ۳۲)؛ ۲- در حدیث آمده است هر کس که از ترس معیشت زندگی ازدواج نکند به خداوند گمان بد برده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۳۰/۵) و از آن‌جا که خداوند محقق کرده کسانی که به او



گمان بد داشته باشد را عذاب کند. (فتح: ۶) پس شیطان و فرد مجرد از نظر جایگاه مشترک و ملازم هم هستند.

۲ - وجه تشابه شر بودن است، اگر مجرد شری از خود بروز ندهد برادر شیطان نخواهد بود. برای این که در آیات قرآن به شیطان از آن جهت که عامل شر است، شر گفته شده است (ناس: ۴، ۵).

۳ - برای این که به آیات قرآن و احادیث، توجه نداشته است. چرا که اگر انسان با تقوا بود به محض مشاهده آیات و روایات متذکر می شد. همان گونه که قرآن در وصف متقین فرموده است به محض تذکر متذکر می شوند (اعراف: ۲۰۱).

۴ - در سوره اسرا شیطان قسم خورده است که ذریه بنی آدم را ریشه کن یا افسار کند (اسرا: ۶۲) فرد مجرد را نیز (در صورت داشتن شرایط و عدم تزویج) افسار می کند و به سمت هدف خود که همان دگرگونی خلق است (نساء: ۱۱۹) سوق می دهد.

۵ - در روایت آمده است هر کس ازدواج کند نصف دینش را تکمیل کرده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۸۲/۱۰) پس انسان مجرد در صورت ارتکاب گناه از نظر جایگاه، جایگاهی شبیه شیطان دارد.

۶ - ممکن است هر یک از افراد مجرد نیرنگ شیطانی خود را طرح نمایند و سبب فتنه و فساد گردند و لاقط منجر به اختلال اجتماع و اضطراب مردم گردند و به همین دلیل برادر شیطان شوند. قرآن در این باره می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ (زخرف: ۳۶) ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ (انعام: ۱۲۱).

۷ - چون شیاطین از نظر ذات و جنس و نوع به پروردگار خویش کافر شده اند، پس افراد مجردی که به دلیل ترس از فقر ازدواج نمی کنند، نیز به پروردگار خویش کافر هستند. برای این که خداوند وعده رزق و روزی داده است و کسی که به وعده های خدا ایمان نداشته باشد، کافر است (نسا: ۱۵۲، ۱۵۱).

۸ - برای این که آن ها همکار شیطان اند، نه تحت امر او. پس کار از وسوسه شدن گذشته و به مرحله همکاری و معاونت رسیده است (قرآنی، ۱۳۸۵: ۴۶/۷) و شیطان می تواند در اموال و اولاد شرکت داشته باشد (اسرا: ۶۴) و مجرد بودن نیز یکی از راه های یاری شیطان است.

با توجه به مطالبی که گفته شد، تا اندازه‌ای تبیین شد که چرا فرد مجرد برادر شیطان است. البته تذکر این نکته ضروری است که این روایت - در صورت صحت - کسانی را مذمت می‌کند که با داشتن همه شرایط، ازدواج نمی‌کنند و به گناه می‌افتند؛ زیرا خود قرآن به کسانی که قادر نیستند ازدواج کنند می‌فرماید باید پاکدامنی پیشه کنند و به غنی و فقیر به‌طور مساوی امر به ازدواج نمی‌کند (نور: ۳۳).

۶. بحث دلالی حدیث «أَرَادِلُ مَوْتَاكُمْ عَزَائِكُمْ»

واژه رذل به معنای پستی است (ابن درید، بی‌تا: ۶۹۴/۲؛ ازهری، بی‌تا: ۳۰۲/۱۴). راغب (۱۴۱۲) گفته چیزی که به دلیل ناروایی و زشتی‌اش به آن رغبت و میل نباشد رذل نامیده می‌شود. در آیات «إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ» (هود: ۲۷) و «قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ» (شعرا: ۱۱۱)، طرفداران انبیا ارادل نامیده شده‌اند نه این که حقیقتاً چنین باشند (۳۵۱). به همین دلیل است که در کلام عرب به لباس کثیف «ثوب رذل» گفته می‌شود (ازهری، بی‌تا: ۳۰۲/۱۴). جوهری (۱۳۹۹) به معنای دون و خسیس دانسته است (۱۷۰۸/۴). در نزد دنیپرستان ارادل کسانی هستند از نظر زرق و برق‌های دنیایی پایین باشند (مصطفوی، ۱۳۹۳: ۱۱۴/۴).

۶-۱. واژه مَوْت

مرگ و مردن است که بر حسب نوع زندگی متفاوت است:

۶-۱-۱. مرگی که با آن رشدی که در گیاه و حیوان و انسان هست از بین برود، مثل آیه: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (روم: ۱۹)؛

۶-۱-۲. مرگی که باعث از بین رفتن نیروی حواس باشد، چنان که در آیه گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» (مریم: ۲۳)، «إِذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» (مریم: ۶۶)؛

۶-۱-۳. مرگی که نیروی عاقله انسان با آن از بین برود که همان جهالت است مثل «أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (انعام: ۱۲۲)؛ چنان که در آیه «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» (نمل: ۸۰) به آن اشاره کرده است؛

۶-۱-۴. اندوه و حزن مرگ آفرینی که زندگی را مکدر و محزون سازد مثل آیه: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (ابراهیم: ۱۷)؛ «از همه سوی حزن و اندوه مرگبار او را فرا گرفته اما نمرده است»؛



۶- ۱- ۵. خوابی که برادر مرگ است زیرا خواب مرگ سبک و خفیف است و مردن و مرگ خوابی سنگین است و به همین دلیل خداوند این هر دو را توفی نامیده است و می‌گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ (انعام: ۶۰) و ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ (زمر: ۴۲):

۶- ۱- ۶. دوری روح از جسد؛ که در آیه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ هست (زمر: ۳۰).

۶- ۲. معنای ترکیبی

باتوجه به سخن لغویان ترکیب دو واژه (اراذل موت) به معنای پست‌ترین مردگان است. منظور حدیث هم می‌تواند مرده حقیقی (۶- ۱- ۶) و هم مجازی (۶- ۱- ۳) باشد. اگر منظور حدیث، معنای حقیقی باشد با روایت «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُرَابُ» (صدوق، ۱۴۱۳: ۳/۳۸۴) تطابق دارد. اگر منظور معنای مجازی باشد، خداوند نیز در بعضی آیات، درباره کسانی که به فرمایشات پیامبر بی توجهی می‌کنند این تعبیر را استفاده می‌کند.

برای نمونه: ۱- ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (نمل: ۸۰- ۸۱)؛ ۲- ﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ (روم: ۵۲)؛ ۳- ﴿أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (زخرف: ۴۰)؛ و در جای دیگر کسانی را که سخنان پیامبر را می‌شنوند ولی اطاعت نمی‌کنند نکوهش کرده و آن‌ها را بدترین جنبدگان دانسته که آن‌ها فاقد قوه بینایی، شنوایی و گویایی هستند. (انفال: ۲۱- ۲۲) می‌توان گفت تعبیر مرده برای کافر و مجرد به دلایل زیر است:

۱. به دلیل هدایت ناپذیری است؛ زیرا در ادامه آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى...﴾ فرموده ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ تَسْمَعُ﴾ (نمل: ۸۰- ۸۱)؛

۲. در نگاه اهل معرفت مرده و میت به چیزی گویند که منشأ خواص و آثار نباشد و آثار مطلوب از او صادر نشود یا در او نباشد. چراکه زنده واقعی کسی است که منشأ خواص و آثار، و عارف به خداوند متعال و صاحب بصیرت باشد؛

۳. به این دلیل بوده است که راه‌های درک حقیقت را به روی خود بسته‌اند: چشم قلب را نابینا، گوش دل را ناشنوا، و زبان حق گوئی را لال کرده‌اند، و خود را از این سه نعمت بزرگ (شنیدن، دیدن و گفتن) حق، محروم نموده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷/۳۶۵)؛

۴. به دلیل تاثیر پذیر نبودن، به مرده تشبیه شده‌اند، زیرا آدم زنده تاثیر می‌پذیرد (ألوسی، ۱۴۱۵: ۲۳۰/۱۰).
۵. زیرا آن‌ها از انسانیت مرده‌اند و نمی‌توانند ندای انسانیت را بشنوند. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۱۸۱/۳).
۶. به دلیل عدم استفاده از آن چه بر آن‌ها قرائت و بیان می‌شود (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۵۷۸/۹).
۷. زیرا در مقام انقیاد و پذیرش دعوت پیامبر نیستند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۶۴/۱۲).

نتیجه گیری

۱. روایت شر بودن شخص مجرد، در منابع اهل سنت نخستین بار در مسند احمد بن حنبل ذکر شده و از نظر رجالیان دارای سند ضعیف است. در منابع شیعه، نخستین بار بدون سند در کتاب «المقنعه» شیخ مفید آمده است. اما علامه مجلسی در قرن ۱۱ با چنین سند آن را بیان می‌کند: **عَنْ كِتَابِ الْإِمَامَةِ وَ التَّبَصُّرَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَمِيمَةَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَبَاطٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ: عَنْ النَّبِيِّ (ﷺ) ...** با تفحصی که در این روایت انجام شد مشخص شد این روایت در کتاب (الامامة و التبصرة) علی بن بابویه وجود ندارد، و همچنین سند روایت به دلیل راوی ضعیف (محمد بن حسین بن سعید) و راوی مجهول (نام محمد بن علی بن معمر) و افتادگی سند (بین ابن فضال و امام صادق چند راوی افتاده اند) ضعیف است.

۲. اصل واژه شر بر انتشار و پراکنده شدن دلالت دارد که در مقابل خیر است. شر اسمی است که شامل تمام رذائل و خطایا می‌شود. وجه تسمیه شعله آتش به شرار این است که از آتش، شر و بدی تصور می‌شود. فرد مجرد به دلایل زیر می‌تواند شر باشد:

الف - از جهت پخش گناه مربوط به دوره تجرد؛

ب - این که سبب انتشار فرهنگ تجردگرایی می‌شود. همان گونه که میسحیان به این سمت و سوی رفته‌اند؛

ج - از آن جهت که ضررش به دیگری می‌رسد شر است، مثل «شرار النار»؛

د - در مقابل خیر است، چون از آثار و منافع تزویج به دور مانده است؛



- ۵- از جهت احتمال فساد شر نامیده شده است.
۳. تشابه فرد مجرد به برادر شیطان، به دلایل: جایگاه، همکار بودن در شر و فتنه و کفران نعمت‌های الهی و دگرگونی خلقت و... است.
۴. تعبیر مرده برای مجرد به دلیل هدایت ناپذیری، فاقد خواص و منشا انسانی یا عدم درک و فهم حقیقت و ... است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نک. نرم افزار درایة النور ذیل حدیث مورد بحث در اصول کافی.
۲. همان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

١. قرآن كريم، ترجمه محمد مهدي فولادوند؛
٢. ابن دريد، محمد بن حسن. (بى تا). جمهرة اللغة، بيروت: دار العلم للملايين؛
٣. ابن سيده، على بن اسماعيل. (بى تا). المحكم و المحيط الاعظم، بيروت: دار الكتب العلمية؛
٤. ابن فارس، أحمد بن فارس. (١٤٠٤ق). معجم المقاييس اللغة، مصحح: هارون، عبد السلام محمد، قم: مكتب الاعلام الاسلامي؛
٥. ابن حبان، محمد. (١٣٩٣ش). الثقات، هند: دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن؛
٦. —. (١٣٩٤ق). المجروحين، محقق محمود إبراهيم زايد، حلب: دار الوعى؛
٧. ابن حجر عسقلاني، أبو الفضل أحمد بن على. (١٤١٥ق). الإصابة فى تمييز الصحابة، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية؛
٨. —. (١٣٦٢). تهذيب التهذيب، هند: دائره المعارف النظاميه؛
٩. ابن جوزى. (١٣٨٦). الموضوعات، محقق عبد الرحمن محمد عثمان، مدينه: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية؛
١٠. ابن عبد البر قرطبي، ابو عمر يوسف بن عبد الله. (١٤١٢ق). الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، محقق على محمد البجاوى، بيروت، دار الجبل؛
١١. ابن عدى، ابو احمد. (١٤١٨ق). الكامل فى ضعفاء الرجال، محقق عادل أحمد عبد الموجود - على محمد معوض، بيروت، الكتب العلمية؛
١٢. ابوالفتوح رازى، حسين بن على. (١٤٠٨ق). روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامي آستان قدس رضوي؛
١٣. أبو عبد الله أحمد بن محمد حنبل. (١٤٢١ق). مسند، محقق شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، بيروت: مؤسسة الرسالة؛
١٤. ازهرى، محمد بن احمد. (بى تا). تهذيب اللغة، بيروت، دار احياء التراث العربى؛
١٥. انصاريان، حسين. (١٣٨٠ش). نظام خانواده در اسلام، قم: نشر ام ابیها؛
١٦. آذرنوش، آذرتاش. (١٣٧٩). فرهنگ معاصر عربى - فارسى، تهران: نشر نى؛

١٧. ألوسى، سيد محمود. (١٤١٥). روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، بيروت: دارالكتب العلميه؛
١٨. جوهرى، اسماعيل بن عباد. (١٣٩٩ق). الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، مكه مكرمه، دار العلم؛
١٩. حسيني همدانى، سيد محمد حسين. (١٤٠٤ق). انوار درخشان، تهران، كتابفروشى لطفى؛
٢٠. حر عاملى، محمد بن حسن. (١٤٠٩ق). وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت؛
٢١. حلى، حسن بن على بن داود. (١٣٤٢). الرجال (لابن داود)، تهران: دانشگاه تهران؛
٢٢. حلى، حسن بن يوسف. (١٤١١). رجال العلامة الحلى، محقق بحرالعلوم محمد صادق، نجف، دار الذخائر؛
٢٣. خليل بن احمد فراهىدى. (١٤١٠). العين، قم، انتشارات هجرت؛
٢٤. خويى، ابوالقاسم. (١٤١٣ق). معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، بى جا، بى نا؛
٢٥. ذهبى، شمس الدين أبو عبد الله. (١٣٨٢ش). ميزان الاعتدال، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت، دارالمعرفة؛
٢٦. راغب اصفهانى، حسين بن محمد. (١٤١٢ق). مفردات الفاظ القرآن، بيروت: دارالقلم؛
٢٧. زمخشرى، محمود. (١٤٠٧ق). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت: دارالكتب العربى؛
٢٨. شبيرى زنجانى، محمد جواد. (١٤٢٩ق). توضيح الأسناد المشككة فى الكتب الأربعة، قم: دارالحديث للطباعة و النشر؛
٢٩. شعيرى، محمد بن محمد (بى تا). جامع الأخبار، نجف: مطبعة حيدرية؛
٣٠. صدوق، محمد بن على. (١٤١٣ق). من لا يحضره الفقيه، قم: جامعه مدرسين؛
٣١. طباطبايى، محمد حسين. (١٣٧٤ش). الميزان فى تفسير القرآن، ترجمه محمد باقر موسى، قم: جامعه مدرسين؛
٣٢. طبرانى، سليمان بن أحمد. (١٤٠٥ق). مسند الشاميين، محقق حمدى بن عبدالمجيد السلفى، بيروت: مؤسسة الرسالة؛
٣٣. —. (بى تا). المعجم الأوسط، محقق طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى، قاهره: دارالحرمين؛

۳۴. طبرسي، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: ناصرخسرو؛
۳۵. طريحي، فخرالدين. (۱۳۷۵ش). مجمع البحرين، مصحح احمد حسيني اشكوري، تهران: مرتضوى؛
۳۶. طوسى، محمد بن حسن. (بى تا). التبيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربى؛
۳۷. ———. (۱۳۷۳). الفهرست، محقق: قيوى اصفهاني جواد، قم: مؤسسة النشر الاسلامى؛
۳۸. ———. (۱۳۷۳). رجال الطوسى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى؛
۳۹. عقيلى، ابو جعفر محمد بن عمرو. (۱۴۰۴ق). الضعفاء الكبير، محقق عبد المعطى أمين قلججيق، بيروت: دار المكتبة العلمية؛
۴۰. فتال نيشابورى، محمد بن احمد. (۱۳۷۵). روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، انتشارات رضى؛
۴۱. فتنى، محمد طاهر بن على. (۱۳۴۳). تذكرة الموضوعات، القاهرة: ادارة الطباعة المنيرة؛
۴۲. فخرالدين رازى ابوعبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰). مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربى؛
۴۳. قرائتى، محسن. (۱۳۸۵). تفسير نور، تهران: مركز فرهنگى درسهائى از قرآن؛
۴۴. قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا. (۱۳۶۸). كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامى؛
۴۵. كشى، محمد بن عمر. (بى تا). رجال الكشى، محقق مهدى رجائى، قم، مؤسسه آل البيت؛
۴۶. كلينى، محمد بن يعقوب. (۱۴۰۷ق). الكافى، تهران: دارالحدیث؛
۴۷. گنابادى، سلطان محمد. (۱۴۰۸ق). بيان السعادة، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات؛
۴۸. مزى، يوسف بن عبدالرحمن. (۱۴۰۰). تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، بيروت: مؤسسة الرسالة؛
۴۹. مصطفوى، حسن. (۱۳۹۳). التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران: مركز نشر آثار علامه مصطفوى؛
۵۰. مجلسى، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، بيروت: دار احياء التراث العربى؛

۵۱. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). المقنعه، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید؛
۵۲. منتجب الدین، علی بن عبیدالله. (۱۴۲۲ق). الفهرست، قم: کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی؛
۵۳. نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵). رجال النجاشی، قم: موسسه النشر الاسلامی؛
۵۴. نسائی، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب. (۱۳۹۶). الضعفاء والمتروكون، محقق محمود إبراهيم زايد، حلب: دارالوعی؛
۵۵. نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: موسسه آل البيت.

نرم افزارها

۵۶. نرم افزار - درایة النور نسخه ۱ - ۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

